

فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ ایران اسلامی

سال اول - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۱، ص ۸۸-۶۹

حاکمان سیستان پس از فروپاشی خاندان کیانی در دوره قاجار و پهلوی اول*

محمد رضا اسکرانی^۱

چکیده

با فروپاشی خاندان کیانی و شکل‌گیری حکومت سردارعلی‌خان سربندی، حاکمیت قاجارها بر سیستان گسترش یافت؛ لیکن قتل وی در زمان ناصرالدین‌شاه بحران تازه‌ای را به وجود آورد و حکومت این نواحی به خاندان عَلم سپرده شد. این خاندان به مرور از اعتبار بیشتری برخوردار گردید؛ به طوری که نه تنها طی دوران مشروطه و هنگامه جنگ جهانی اول موقعیت خود را حفظ کرد، بلکه در دوران پهلوی نیز بر ثروت و نفوذ سیاسی آن افزوده شد. هدف این نوشتار تبیین نقش سیاسی حاکمان سیستان به ویژه خاندان عَلم در عصر قاجار است. این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی^۱ و اسنادی^۲ و با استفاده از مندرجات سفرنامه‌ها، خاطرات و سایر منابع دست اول انجام گرفته است. پرسش اصلی این است که حاکمان سیستان در دوره قاجار و پهلوی اول چه کسانی بوده‌اند؟ و نقش دولت انگلستان در حوادث سیستان در دوره مورد بررسی چگونه بوده است؟ چنین فرض می‌شود که فروپاشی خاندان کیانی سرآغاز یک دوره هرج و مرج در سیستان بود که سرانجام نیز با مداخله انگلستان بخشی از آن جدا شد. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که مداخله‌های انگلیس در شرق ایران سرانجام موجب جدایی بخش وسیعی از اراضی سیستان شد و ناآگاهی دولتمردان قاجار از اوضاع جهانی، آنان را در برابر بازی‌های استعمارگران ناتوان می‌کرد. همچنین مشخص شد که فروپاشی خاندان کیانی سرآغاز یک سلسله بحران‌های جدید در سیستان بود و حاکمان محلی، مانند خاندان عَلم نیز نه تنها از نفوذ روزافزون انگلیس در منطقه جلوگیری نکردند؛ بلکه در مواردی زمینه‌ساز تحقق اهداف استعماری آن کشور شدند.

واژگان کلیدی:

سیستان، قاجاریه، حاکمان سیستان، خاندان عَلم، مشروطیت، انگلستان.

^۱ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام‌نور. نشانی الکترونیک: askarani@pnu.ac.ir

*- تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۲۴ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۲/۱۱

مقدمه

اروپاییان از قرن شانزدهم میلادی تکاپوهای استعماری‌شان در آسیا را آغاز کردند؛ لیکن اقتدار دولت صفویه به آنان اجازه نداد ایران را مستعمره خود گردانند. همزمان با آغاز دوره قاجار، انگلستان بر سراسر هندوستان تسلط یافت و با ایران همسایه شد. یورش زمان‌خان، حاکم افغانستان، به هند موجب گردید انگلستان برای برقراری مناسبات سیاسی با ایران اقدام کند و سفیرانی را به دربار فتحعلی‌شاه گسیل کرد. صلح فرانسه و روسیه در سال ۱۸۰۷ میلادی نیز این کشور را واداشت بکوشد روابط سیاسی خود را با ایران تقویت کند. سر هارفورد جونز به ایران آمد و عهدنامه مجمل را به امضا رساند. اندکی بعد نیز سر جان مالکوم برای بار دوم عازم ایران شد. او مأموریت داشت اطلاعات دقیقی از سرزمین‌های غربی هند کسب کند؛ زیرا انگلستان به اهمیت راهبردی ایران واقف بود و می‌کوشید نقش فعال‌تری را در این بخش از جهان داشته باشد.

در این زمان انگلیسی‌ها برای جلوگیری از خطر ناپلئون، روسیه را برای تجاوز به قفقاز تحریک می‌کردند؛ لیکن با نزدیک‌تر شدن روس‌ها به مرزهای هند، آنان را خطرناک‌تر از فرانسوی‌ها یافتند و کوشیدند ایران را به صلح با روسیه وادار کنند. سرانجام با وساطت انگلستان عهدنامه گلستان در سال ۱۲۸۸ قمری بسته شد؛ ولی برخلاف انتظار دولت انگلیس، بروز دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه و امضای قرارداد ترکمان‌چای، چنان نفوذ تجاری و سیاسی روسیه را افزایش داد که واکنش مقامات سیاسی بریتانیا را برانگیخت و بی‌درنگ برای برقراری موازنه قدرت، در صدد افزایش حضورشان در منطقه برآمدند. در چنین شرایطی، اراضی ماورای مرزهای غربی هند به نحو چشمگیری در کانون رقابت‌های دو کشور قرار گرفت.

سیستان در جنوب شرقی فلات ایران، از سپیده‌دم تاریخ تا کنون، یکی از کانون‌های مهم و اثرگذار در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بوده است. این سرزمین سرانجام در روند دست به دست شدن افغانستان، عرصه مداخلات دولت استعماری انگلیس گردید و آن کشور، با دامن زدن به اختلافات حکام محلی و بهره‌گیری از بی‌کفایتی حکومت مرکزی، سرانجام بخش وسیعی از اراضی سیستان را جدا کرد.

این نوشتار در پی توصیف چگونگی اداره سیستان توسط حاکمان محلی در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخی ایران است و نقش خاندان عَلم را از زمان ناصرالدین‌شاه مورد بررسی قرار می‌دهد. این خانواده در هنگامه بروز جنگ جهانی اول و زیر سایه حمایت‌های انگلستان، ضمن حفظ نفوذ این کشور در مرزهای شرقی ایران، به یکی از قدرتمندترین خاندان‌های حکومتگر دوران پهلوی تبدیل شد.

حاکمان سیستان در اوایل عصر قاجار

خاندان کیانی از قدیمی‌ترین حاکمان سیستان بود. برخی از محققان کوشیده‌اند ارتباط آن خاندان را با «کیانیان»، پادشاهان اساطیری ایران که در منابع اوستایی محل استقرارشان اطراف دریاچه هامون قلمداد شده، بازشناسی کنند (سیستانی، ۱۳۵۰: ۳۶). ملک محمود سیستانی آخرین حاکم مقتدر این خاندان بود. وی که در واپسین روزهای فروپاشی صفویه دامنه نفوذش را به مشهد و برخی مناطق خراسان نیز گسترش داده بود، توسط نادر به قتل رسید و با این که

یکی دو نفر از بازماندگانش توسط احمدخان درانی همچنان به حکومت سیستان گمارده شدند، لیکن این خاندان برای همیشه جایگاه خود را از دست داد. زوال خاندان کیانی با چنان سرعتی صورت گرفت که در سال ۱۲۷۳ قمری دیگر هیچ نشانی از آنان نیست. چنان که در سندی که محمدعلی جمالزاده در کتابخانه استراسبورگ رونویسی کرده و آمار به نسبت دقیقی از طوایف و خانوارهای سیستان ارائه می‌کند، اسمی از خاندان کیانی و املاک آنان برده نشده است. طی سال‌های بعد، بازماندگان خاندان کیانی چنان به حالت فقر و فلاکت و گمنامی روزگار می‌گذراندند که برای تمیزشان از بین عناصر غریب، «سیستانی» نامیده می‌شدند (همان: ۴۴).

با گسترش فرمانروایی قاجارها، منطقه سیستان کماکان در اختیار امرای محلی باقی ماند و آقامحمدخان با وجود درگیری‌هایی که در مناطق مختلف، به‌ویژه نواحی شمال غربی ایران داشت، نتوانست سلطه‌اش بر سیستان را تثبیت کند. افغانستان نیز پس از فوت تیمورخان (۱۲۰۷ ق/۱۷۹۳ م) درگیر منازعات فرزندان وی شد. با افزایش ناآرامی در افغانستان و بروز درگیری‌های داخلی و خارجی ایران، خلأ سیاسی چهل ساله‌ای در سیستان به وجود آمد و حکام این منطقه از نبود حکومت سیاسی نیرومند به نفع خود استفاده کردند و بر استقلال داخلی‌شان افزودند (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۱۰/۱).

فتحعلی‌شاه در آغاز سلطنتش برای حفظ حاکمیت ایران در نواحی شرقی، محمود میرزا فرزند تیمورخان را که به دربار او پناهنده شده بود، با سپاه و تجهیزات نظامی به افغانستان فرستاد. نیروهای محمودمیرزا از راه ترشیز (کاشمر) به سیستان آمدند. در سیستان پسر محمود با دختر ملک بهرام که بازمانده خاندان کیانی بود و نیابت ملک ناصرالدین حاکم سیستان را داشت، ازدواج کرد (حیبی پوهاند، ۱۳۴۹: ۱۰۴/۲). پس از عزیمت محمودمیرزا برای تسخیر هرات، سران طوایف سیستانی او را در این عملیات یاری دادند. محمود با گشودن قندهار، کامران میرزا را به حکومت آن شهر گماشت و سپس برای مقابله با برادرش، زمان‌شاه، به کابل حمله کرد و با تصرف این شهر قدرت را در افغانستان به دست گرفت (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۹-۱۲۰؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۹: ۱۰۰).

قاجارها در زمان فتحعلی‌شاه تسلط کاملی بر سیستان نداشتند و بزرگان طوایف بر حسب شرایط زمانی و موقعیت سیاسی در سرکشی‌هایی که حاکمان ایرانی و افغانی منطقه علیه دولت ایران داشتند، مشارکت می‌کردند.

از آن‌جا که بعد از مرگ نادر قدرت یک پارچه‌ای بر سیستان حاکم نبود، کامران میرزا در سال ۱۲۵۰ ق/۱۸۳۴ م به سیستان حمله کرد (اقبال، ۱۳۷۸: ۶۹۶؛ مدنی، بی‌تا: ۲۵۶). یکی از سیاحانی که از جلال‌آباد، مقر حکومتی ملک‌بهرام خان کیانی، دیدن کرده در گزارشی می‌نویسد: «ملک‌بهرام کیانی حاکم سیستان قدرت کافی برای جلوگیری از دست‌اندازی‌های خان‌جان‌خان سرکرده ایل سنجرانی را ندارد» (کریستی، ۱۳۷۸: ۲۰).

این گزارش تأیید می‌کند که در این زمان سیستان با وجود تابعیت اسمی از ایران، حاکمیت متمرکز نداشت و سرداران مختلفی بر آن‌جا چیره بودند. سرانجام محمدشاه برای تأمین امنیت نواحی شرقی، از جمله سیستان، به خراسان لشکر کشید؛ لیکن با تعرض دولت انگلیس ناگزیر دست از محاصره هرات برداشت. وی هنگام عقب‌نشینی از حاکمان آن نواحی خواست از مرادوه با اهل هرات خودداری کنند (نادری نصیری مقدم، ۱۳۴۷: ۱۶۵-۱۶۷).

اسناد موجود نشان می‌دهد که دولتمردان قاجار، سیستان را جزو جدانشدنی ایران می‌دانستند (همان: ۱۷۵-۱۷۸) و اهالی سیستان نیز هر جا که منافع کشورشان به خطر می‌افتاد، از دل و جان برای حاکمیت ملی‌شان فداکاری می‌کردند؛ لیکن دولت انگلیس که نفوذ در نواحی شرق ایران را برای ادامه سلطه استعماری خود لازم می‌شمرد، کوشید با جداسازی این مناطق پایه‌های قدرت سیاسی ایران در این نواحی را متزلزل کند. سرانجام نیز بر اثر بی‌تدبیری قاجارها و بی‌کفایتی سیاسی حاکمان منطقه، بخش وسیعی از سیستان و نواحی شرقی ایران جدا شد و در اختیار حاکم افغانی زیر نفوذ انگلیس قرار گرفت.

حاکمان سیستان از آغاز قاجار تا فرمانروایی علی‌خان سرابندی

از عناصری که بعد از افشاریه در تحولات سیاسی سیستان نقش اساسی ایفا نمودند، سرابندی‌ها و سپس طوایف مختلف بلوچ بودند. حضور اقوام بلوچ در سیستان یکی از عوامل تشدیدکننده ضعف حکومت کیانی محسوب می‌شود. اقوام مذکور که قبل از این در اطراف کرمان و بلوچستان زندگی چادرنشینی داشتند، از لطف‌علی‌خان زند حمایت کردند؛ لیکن پس از دستگیری وی احساس خطر کردند و به سیستان که هنوز زیر حاکمیت قاجار درنیامده بود، کوچ کردند (نایبیان و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۲).

یکی از مأموران دولتی که از طرف ایران به همراه هیأت گلداسمید در ۱۲۸۸ قمری برای تعیین مرزهای ایران و افغانستان اعزام شد، درباره چگونگی حضور سرابندی‌ها در سیستان می‌نویسد: در سال ۹۹۰ ق. پادشاه صفوی که از تاخت و تاز طوایف بلوچ به کرمان، یزد، اصفهان و چپاول این مناطق به ستوه آمده بود، هشت هزار خانوار از این طایفه را از سربند سیراخور به کرمان کوچانید و برای تمام خوانین آن‌ها جیره و علق خانواری تعیین نمود و به ایشان وعده داد در صورتی که مانع از چپاول طوایف بلوچ به نواحی مذکور گردند، موجب به آن‌ها پرداخت خواهد شد. سردار سرابندی‌ها شش هزار خانوار از ایل و طایفه‌اش را در دامنه کوه لخشک بر سر هفتاد راه که در اصل دروازه سرحد بود، اسکان داد. به مرور سرابندی‌ها در دامنه کوه لخشک فتواتی حفر کردند و با پرداختن به زراعت و دامداری به بیلاق و قشلاق در آن نواحی پرداختند. در زد و خوردهایی که بین سرابندی‌ها و طوایف بلوچ روی داد، سرابندی‌ها پیروز شدند و چون کوه لخشک با سیستان هم‌مرز بود، طوایف سرابندی با اهالی سیستان ارتباط برقرار کردند. یکی از خان‌زاده‌های سرابندی با دختری از حکمرانان مناطق جنوبی سیستان وصلت کرد و چون وی تنها همین دختر را داشت و از بلوچ‌ها نیز در هراس بود، داماد و طایفه او را از کوه لخشک به ترقو نزد خود آورد. پس از فوت این حکمران تمام طایفه سرابندی به سیستان آمدند و سرانجام در سال ۱۱۳۵ ق. چلنگ و توابع آن را بنیاد نهاده و به تدریج هشتاد و سه روستای آباد را به وجود آوردند (کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۰-۶۱).

از طوایف دیگری که اواخر حکومت کیانیان به سیستان آمدند، بلوچ‌های طایفه توکی یا هارون بودند. خان‌جان‌خان، رئیس این طایفه، از سال‌ها پیش در ساحل چپ هیرمند مستقر شده بود و در دو طرف رود رفت و آمد می‌کرد. تا این که جلال‌الدین، پسر ملک‌بهرام، عاشق دختر او شد و با وی ازدواج کرد. ملک‌جلال‌الدین پس از ازدواج با دختر خان‌جان‌خان، قلعه بارنگی سیاه را به پدر همسرش داد. بعدها این روستا به جهان‌آباد معروف شد. خان‌جان که تلاش می‌کرد برای افرادش جایگاه مستقلی فراهم آورد، از اعضای طایفه‌اش خواست تا در

اطراف قلعه مستقر شوند. پس از استقرار آن‌ها در روستای جهان‌آباد، با تشکیل دسته‌های راهزن به غارت روستاهای مرزی ایران و افغانستان پرداختند و با اموالی که رئیس طایفه از این راه به‌دست آورد، زمین‌های کیانی‌های فقیر را خریداری کرد. بخشی از زمین‌ها را نیز به زور تصرف کرد و بر وسعت قلمروی خود افزود. از آن‌جا که دهقانان این مناطق نمی‌خواستند زیر بار ظلم مالک جدید بروند، مسکن خود را ترک کردند و طوایف بلوچ هارون جای آنان را گرفتند (خانیکف، ۱۳۷۵: ۱۷۴-۱۷۵).

طوایف شهرکی و سرابندی نیز پس از آن که ملک‌جلال‌الدین را برای همیشه از سیستان بیرون کردند، برادر او، ملک‌حمزه را به صورت ظاهری به قدرت رساندند. ملک‌حمزه در سال ۱۲۶۲ قمری فوت کرد (تیت، ۱۳۶۹: ۱۷۶). بعد از فوت ملک‌حمزه، سیستان بین طوایف سنجرانی، شهرکی، نارویی و سرابندی تقسیم شد.

به نظر می‌رسد پایه‌های حکومت کیانیان رو به ضعف نهاده بود و قدرت واقعی سیستان در دست بزرگان و رؤسای طوایف و قبایل بوده است. سندی که از سال ۱۲۰۱ق. باقی مانده، نشان می‌دهد که در قرارداد بین رؤسای طوایف نامی از ملک‌ناصرالدین حاکم سیستان نیست که به نوعی نشان دهنده استقلال عمل گروه‌ها و طوایف سیستان در این دوره است (رییس‌الذاکرین، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

آن‌چه که در اواخر حکومت کیانیان به اختلافات بیشتر دامن می‌زد، ازدواج حاکمان کیانی با سایر طوایف بود. از جمله ملک‌جلال‌الدین با خانواده ابراهیم‌خان سنجرانی و حمزه میرزا آخرین حکمران این خاندان هم با دختر رئیس طایفه سرابندی ازدواج کردند. به دلیل رقابت‌های بین این خانواده‌ها، میان جانشینان‌شان اختلاف افتاد و موجب زوال خاندان کیانی گردید (تیت، ۱۳۶۹: ۱۷۶).

سیستان در آستانه فروپاشی خاندان کیانی

سیستان در سال‌های پایانی حکومت کیانی، بین رؤسای طوایف تقسیم شده بود. ملک‌جلال‌الدین، آخرین حکمران این خاندان، بر جلال‌آباد، بنجار و مناطقی از شمال و مغرب سیستان حکومت می‌کرد. هاشم‌خان شهرکی بر دشتک، پولکی و قسمت‌هایی از مرکز و حوالی رود بزرگ سیستان تسلط داشت (گلداسمید، ۱۳۷۸: ۲۷۳). دوست‌محمدخان، رئیس ایلات بلوچ نارویی، بر برج عَلم‌خان و بخش جنوب شرقی سیستان فرمان می‌راند (همان: ۱۵۸-۱۶۱، ۲۷۳). علی‌خان سنجرانی که بعد از محمدرضاخان سرابندی قدرتمندترین فرد بود، بر ناحیه شمال تا رودخانه خوسپاس و در شمال شرق تا دریاچه هامون و در غرب با اولین شعبه‌ای که از هیرمند جدا می‌شد و به دریاچه می‌ریخت، تسلط داشت. مرکز حکمرانی او نیز شهر چغانسور یا شیخ‌نور بود (همان: ۹۹، ۲۷۳). محمدرضاخان سرابندی هم که پس از پدرش ریاست طایفه سرابندی را به عهده گرفت، بر سه‌کوه، چلنگ و بخش‌هایی از مرکز و حوالی رود بزرگ سیستان حکومت می‌کرد. وی در بین حاکمان سیستان، گسترده‌ترین و حاصل‌خیزترین زمین‌ها را در اختیار داشت و بعد از اخراج ملک‌جلال‌الدین، قدرتمندترین حاکم سیستان بود (همان: ۹۷-۱۰۰، ۲۷۳؛ تیت، ۱۳۶۹: ۱۸۲).

بعد از محمدرضاخان، امیرخان به دلیل کم‌توجهی فتحعلی‌شاه به این تیول دورافتاده، تقریباً به‌طور مستقل حکومت می‌کرد و به پیروی از همسایه‌های بلوچش، بیش از پیش بر زمین‌هایی دست گذاشت که قبل از آن، متعلق به کیانی‌ها بود (خانیکف، ۱۳۷۵: ۱۷۶). پس از مرگ امیرخان، پسر ارشدش، محمدرضاخان دوم، ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت (کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۶).

محمدرضاخان قبل از فوت بر خلاف آداب و رسوم منطقه‌ای امتیاز جانشینی برادرش، علی‌خان را سلب کرد و پسرش، لطفعلی‌خان را به جانشینی انتخاب کرد. علی‌خان که این عمل را توهینی به خود می‌دانست، به امید مساعدت صدراعظم محمدشاه، حاج میرزا آقاسی، به تهران رفت؛ اما وی کاری برای او انجام نداد، در نتیجه علی‌خان نزد کهندل‌خان حاکم قندهار رفت و مورد استقبال قرار گرفت و به عنوان جلودار یا میرآخور انتخاب گردید. در مقابل حمایت امیر قندهار از علی‌خان، کامران‌میرزا حاکم هرات از لطفعلی‌خان حمایت کرد. علی‌خان بعد از نفوذ بر کهندل‌خان، او را تشویق کرد به سیستان حمله کند. در پی تحریک علی‌خان سرابندی، نیروی عظیمی از قندهار به فرماندهی مهردل‌خان برادر کهندل‌خان در سال ۱۲۶۱ ق/ ۱۸۴۵ م به سیستان حمله کرد و قلعه سه‌کوهه را که مقر حکمرانی خوانین سرابندی بود، به تصرف درآورد و علی‌خان را در سه‌کوهه مستقر کرد. علی‌خان از آن پس حکومت سیستان را در دست گرفت (مک گرگر، ۱۳۶۶: ۱۴۴؛ گلداسمید، ۱۳۷۸: ۲۶۹).

ورود خاندان عَلم به جنوب خراسان و سیستان

اجداد خاندان عَلم از اعراب شبه‌جزیره عربستان و از قبیله خزیمه بودند. در دوره حکومت منصور شورش‌هایی در سیستان و خراسان علیه خلیفه به وجود آمد؛ منصور برای سرکوبی شورش سیستان و جنوب خراسان خازم بن خزیمه را به این نواحی فرستاد. خازم این شورش‌ها را سرکوب کرد و همراه طایفه‌اش در قهستان (کوهستان) شامل قاین، گناباد، تون (فردوس) و طبس ساکن شد (عَلم، ۱۳۷۷: ۲۴؛ بیت، ۱۳۶۹: ۶۴). این خاندان بیش از هزار سال در این ناحیه حکومت کرد و به امرای خزیمه معروف شد و تا پایان عصر قاجار نیز به این نام شناخته می‌شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۵).

در اواخر حکومت صفویه امیراسماعیل‌خان خزیمه بعد از ورود تهماسب دوم به خراسان، به دعوت نادر از مازندران به خراسان آمد و به حضور تهماسب رسید و به اردوی نادر پیوست و در سال ۱۱۴۴ قمری به حکومت قاینات منصوب شد. آنان از طرف تهماسب، عنوان رسمی حکمران قاینات، تون و طبس را به دست آوردند (منصف، ۱۳۸۰: ۲۲؛ مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۹۲، ۹۵). نادر پس از پادشاهی، افزون بر این مناطق، نخست فراه و سپس حکومت کهگیلویه را هم به امیراسماعیل‌خان خزیمه داد (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۲۳۷، ۲۸۶). خانواده خزیمه گله‌دار بودند و ثروت زیادی در اختیار داشتند. بعد از فوت امیراسماعیل خزیمه پسرش، امیرعَلم‌خان، به جانشینی وی انتخاب شد. امیرعَلم‌خان اول در جوانی به ارتش نادر پیوست و در جنگ‌های نادر رشادت و دلاوری زیادی نشان داد و در شمار افسران برگزیده نادرشاه درآمد (عالیخانی، ۱۳۷۷: ۲۴).

در پی هرج و مرج ناشی از قتل نادر، مدعیان زیادی برای کسب قدرت در ایران قیام کردند. یکی از این افراد، امیر عَلم‌خان اول بود. بعد از مرگ امیر عَلم‌خان اول پسرش، امیرعلی‌خان، به حکومت قاینات رسید. قلمرو او در این زمان از قاین تا سیستان بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۷/۳۳۶۱). پس از مرگ امیرعلی‌خان، قدرت به فرزندش، امیر عَلم‌خان دوم، رسید (۱۲۱۳ ق) (منصف، ۱۳۸۰: ۲۶). در دوره حکومت امیر عَلم‌خان دوم کم‌کم توجه اروپاییان به منطقه قاینات و سیستان جلب شد و مأموران کشورهای اروپایی به این منطقه سفر کردند و به گردآوری اطلاعات مهم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی پرداختند. از این دوره به بعد، به مرور، تماس مأموران این کشورها با خاندان عَلم آغاز شد و به تدریج، رابطه ایشان با خارجیان نزدیک‌تر شد (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۱۶-۳۱۷).

در دوره حکومت امیراسدالله (حسام‌الدوله اول)، فرزند امیر عَلم‌خان دوم، محدوده حکومت خاندان عَلم گسترش بیشتری یافت و افزون بر قاین، مناطق دیگری به قلمرواش اضافه شد. محمدشاه پس از فتح غوریان، میرزا اسدالله‌خان قاینی را با یک فوج از لشکر خراسان به محافظت از آن قلعه گماشت و همراه لشکریانش برای فتح هرات اقدام کرد (همان: ۱۷۶؛ هروی، ۱۳۷۲: ۲۸). پس از این که محمدشاه ناگزیر شد بر اثر حمله انگلیس به جنوب ایران، هرات را ترک کند، به امیراسدالله‌خان دستور داد به قاین برگردد و به پاس خدماتش حکومت تون و طبس را هم به وی واگذار کرد (سپهر، ۱۳۷۷: ۲/۷۲۴).

سالار پس از شورش در خراسان، به قاینات لشکر کشید. اسدالله‌خان قاینی که تاب مقاومت در برابر او را نداشت، به سوی هرات فرار کرد؛ لیکن پسر دومش، امیر عَلم‌خان، به اسارت سالار درآمد و در مشهد زندانی شد. عَلم‌خان پس از چندی از زندان فرار کرد و در هرات به پدرش پیوست. اسدالله‌خان هنگام اقامت در هرات زمین‌های زیادی خرید و املاکش را تا هرات گسترش داد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۲۰).

با فوت محمدشاه، ناآرامی‌هایی در نواحی شرق و جنوب شرقی ایران به وجود آمد. ناصرالدین شاه به توصیه امیرکبیر برای برقراری آرامش در این مناطق به تقویت امرای خزیمه پرداخت و افزون بر قاینات، بلوک فورک، طبس و نهبندان را هم به قلمروشان ضمیمه کرد.

ناصرالدین شاه با هدف تثبیت حاکمیت ایران بر سیستان با این اندیشه که دسترسی به سیستان برای امیر قاینات آسان‌تر است، در فرمانی تصریح نمود که مناطق تصرف‌شده به امیر اسدالله سپرده شود و در نامه‌ای در خصوص پشتیبانی حاکم خراسان، چنین تأکید نمود: «... اگر برحسب اتفاق و ضرورت جمعیتی از سواره و پیاده در حدود سیستان لازم باشد و یا دشمن خارجی به مقابله ساخلو دولتی پیش آید و در دفع آن حاجت به معاونت و معاضدت جمعیت قاینات افتد، باید آن عالی‌جاه [حسام‌السلطنه] به محض اعلام و اخبار عالی‌جاه مشارالیه هر قدر جمعیت از سواره و پیاده قایناتی لازم باشد، فوراً بدون معطلی به اتفاق مقرب‌الخاقان میر عَلم‌خان سرتیپ به آن حدود روانه نماید...» (به نقل از سروش، ۱۳۸۳: ۴۸-۴۹).

این تلاش‌ها زمینه تثبیت قدرت مرکزی ایران بر سیستان را فراهم کرد؛ لیکن امیراسدالله‌خان نتوانست امنیت را در سیستان برقرار کند و این منطقه تا چند سال دیگر کماکان به صورت نیمه‌مستقل باقی ماند.

حکومت خاندان خزیمه در سیستان

با فوت امیر اسدالله قاینی پسرش، امیرعَلَم خان سوم، جانشین او شد. هم‌زمان با حکومت وی، سردار علی‌خان سرابندی در سال ۱۲۶۸ قمری پرچم ایران را بر سر در خانه‌اش نصب کرد و به طور رسمی، تابعیت ایران را پذیرفت. از این تاریخ به بعد، ارتباط سیستان با حکمرانی قاینات ایجاد شد و از لحاظ سیاسی، سیستان در قلمرو والی خراسان قرار گرفت (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۹۵/۳؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۱۰/۸۶۵؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۱۹).

سردار علی‌خان پس از پذیرش حاکمیت ایران، خدمات فراوانی برای تحکیم پایه‌های قدرت قاجار در نواحی شرقی ایران انجام داد و مورد اعتماد ناصرالدین شاه قرار گرفت. وی به پاس خدماتش، پاداش و خلعت دریافت کرد و شاه در فرامینی به امیر قاینات سفارش کرد که حرمتش را نگاه دارد؛ لیکن چنین به نظر می‌رسد که امیر قاینات نظر مساعدی به خاندان سرابندی نداشته است و پیوسته می‌کوشید مشکلاتی را برای سردار علی‌خان به وجود آورد. امیر قاینات سردار سیستانی را به چشم رقیب خویش می‌نگریست و چه بسا گمان می‌برد چنانچه سردار علی‌خان هم‌چنان مورد لطف و توجه سران قاجار باشد، در آینده حکومت وی را مورد تهدید قرار خواهد داد. در نتیجه به مناسبت‌های مختلف از او بدگویی می‌کرد و تلاش داشت وی را حقیر جلوه دهد. از آن گذشته امیرنشین قاین، وجود سیستانی قوی و سردارانی دارای اعتماد به نفس را برای قدرت خود خطرناک می‌دید. چنان‌که وجود سرداران سیستانی، در مقطعی از تاریخ برای امیرنشین قاین دردسر آفرین بوده است. برای مثال، هنگام فروپاشی صفویه، ملک محمود سیستانی سپاه نیرومندی فراهم آورد و سیستان و قاین را که منطقه سنتی حکومت خاندان خزیمه بود، تصرف کرد. پس از آن نیز با تسخیر مشهد، کوشید حکومتش را بر سراسر ایران بگستراند.

اسناد باقی‌مانده نشان می‌دهد که سرداران و بزرگان سیستان نسبت به این بدرفتاری خاندان خزیمه نزد شاه و والی خراسان شکایت می‌کردند. در پی این شکایت‌ها ناصرالدین شاه و حسام‌السلطنه با صدور فرامینی از امیرعَلَم خان سوم خواستند تا حقوق سرداران سیستانی مانند سردار علی‌خان را رعایت کند (طلایی، ۱۳۸۰: ۵۳-۵۴).

با وجود سفارش‌های شاه و والی خراسان برای رعایت احترام سردار علی‌خان، بی‌اعتنایی‌های امیرعَلَم خان هم‌چنان ادامه یافت تا این‌که سرانجام علی‌خان توسط عمویش به قتل رسید. ناصرالدین شاه نیز پس از این حادثه، حکومت سیستان را به خاندان خزیمه سپرد. پس از چندی نیز در پی ادعای پادشاه افغانستان و سرکشی برخی از سرداران تابع ایران و پیوستن‌شان به امیر افغانستان، ناصرالدین شاه سیستان را در سال ۱۲۸۳ ق/ ۱۸۶۶ م ضمیمه قاینات کرد و به امیرعَلَم خان سوم دستور داد سیستان را دوباره تصرف کند. با صدور این فرمان، حکومت خاندان سرابندی در سیستان پایان یافت و این منطقه تحت حاکمیت خاندان خزیمه عَلَم درآمد (منصف، ۱۳۸۰: ۲۷).

نزدیکی به انگلیس و افزایش قدرت امیرعَلَم خان در سیستان

عَلَم خان سوم پس از در اختیار گرفتن اداره قاینات و سیستان، شورش‌های نواحی خوسف، نهبندان و سنی‌خانه را سرکوب کرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۰). وی به قتل و غارت‌های بعضی از راهزنان بلوچ و افغان پایان داد (کرزن، ۱۳۸۰: ۲۷۲/۱-۲۷۳). اسناد زیادی وجود دارد

که در این زمان، شرارت‌ها و ناامنی‌های فراوانی در منطقه جنوب شرق ایران بروز کرده بود (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۹۸، ۲۲۲).

یکی از مأموران انگلیسی درباره اقدامات امیر عَلم‌خان می‌نویسد:

«وی در سال ۱۸۵۷م. وقتی حُسام‌السلطنه هرات را گرفت، فرمانده نیروهای قایینی و بیرجندی بود که سبزواری و لاش و جوین را تصرف نمودند. پس از این موفقیت‌ها، مأمور اجرای سیاست‌های دولت ایران در سیستان گردید. عَلم‌خان بر اثر کاردانی که در اداره سیستان از خود نشان داد، بعدها به حکومت این ناحیه گمارده شد. وی با تدبیر بر سراسر منطقه جنوب شرق خراسان یعنی از جنوب خواف تا کویر سیستان و از کوه‌های تون تا مرز افغانستان حکمرانی می‌کند ... قلمرو وی اگرچه در ناامن‌ترین مرز ایران واقع شده و مورد هجوم و غارت ترکمانان و بلوچ‌ها قرار دارد، اکنون به برکت حکومت قاطعانه امیر عَلم‌خان، به اندازه سایر مناطق ایران در امنیت به سر می‌برد ... تردیدی نیست به هنگام بروز درگیری احتمالی نقش وی در برقراری نظم در منطقه بسیار مهم خواهد بود؛ اما این که طرفدار کدام یک از دو طرف درگیری باشد، پرسشی است که جواب آن را گذشت زمان روشن خواهد کرد» (مک‌گرگر، ۱۳۶۶: ۱۵۸).

امیر عَلم‌خان برای تثبیت پایه‌های قدرتش با خانواده‌های سرداران و بزرگان سیستانی و بلوچ موصلت کرد. وی با دختر سردار ابراهیم‌خان ازدواج نمود و دختر سردار شریف‌خان را برای پسر بزرگش، امیرعلی‌اکبر، و دختر سردار احمدخان را برای پسر دومش، امیراسماعیل‌خان، به همسری برگزید (منصف، ۱۳۸۰: ۲۷).

با وجود تمهیداتی که برای برقراری نظم در مناطق جنوب شرق ایران، از جمله سیستان و معابر کرمان و خراسان انجام گرفت، راهزنی‌ها همچنان ادامه یافت. به همین دلیل، ناصرالدین‌شاه در ربیع‌الثانی ۱۲۸۰ طی فرمانی به والی خراسان، قاینات و سیستان دستور داد به این قتل و غارت‌ها پایان دهد (طلایی، ۱۳۸۰: ۴۲-۴۱).

تلاش ناصرالدین‌شاه برای برقراری حاکمیت ایران در نواحی شرقی، از چشم انگلیسی‌ها پوشیده نماند. انگلیسی‌ها با اعزام مأمورانی کوشیدند نفوذ خود در منطقه را تحکیم بخشند. سیستان برای انگلستان به اندازه‌ای اهمیت داشت که برنامه‌هایی را برای اجاره آن از دولت ایران و احداث راه‌آهن و بازسازی شبکه آبیاری در آن طراحی کردند (گریوز، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۲). مأموران انگلیسی پی‌درپی برای جمع‌آوری اطلاعات سیاسی، نظامی و اقتصادی به سیستان و قاینات سفر می‌کردند و به‌خصوص با افزایش رقابت روس و انگلیس در سیستان و جنوب شرق ایران، انگلیسی‌ها کوشیدند با عَلم‌خان سوم ارتباط برقرار کنند. وی نیز به انگلیسی‌ها متمایل شد و در راستای اهداف ایشان قرار گرفت (لندور، ۱۳۷۸: ۶۲۶-۶۲۵). نزدیکی امیر عَلم‌خان به انگلیسی‌ها زمینه‌های نفوذ هر چه بیشتر این دولت استعماری را در جنوب شرق ایران فراهم آورد که لطمه‌های جبران‌ناپذیری بر ثبات و امنیت منطقه وارد کرد. سرانجام امیر عَلم‌خان سوم در سال ۱۳۰۹ ق/ ۱۸۹۱ م هنگامی که از مشهد عازم بیرجند بود، در گناباد بر اثر سکت قلبی درگذشت (بیت، ۱۳۶۹: ۶۵).

حکومت علی‌اکبرخان حُسام‌الدوله بر سیستان

پس از درگذشت امیر عَلم‌خان سوم پسر بزرگش، امیرعلی‌اکبر خان حُسام‌الدوله، با دریافت لقب «حشمت‌الملک» به حکومت سیستان و طبس منصوب شد و امیر اسماعیل‌خان،

برادر کوچک‌ترش، با لقب «شوکت‌الملک» و درجه امیرتومانی جانشین پدرشان در بیرجند شد. بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، میرزا حسین‌خان سپهسالار با فرستادن مأموری به نام حاجی میرزا علی‌خان به عنوان کارگزار وزارت امور خارجه کوشید ورود و خروج اتباع بیگانه و امور تجاری و حقوقی آنان را زیر نظر قرار دهد؛ لیکن شوکت‌الملک که این امر را بر خلاف مصالح خویش می‌دید، از راه‌های گوناگون مشکلاتی را برای وی فراهم آورد تا سرانجام وی ناگزیر بیرجند را ترک کرد (نجف‌زاده، ۱۳۸۵: ۷۶-۷۴).

امیرعلی‌اکبرخان حشمت‌الملک با وجود این که حاکم سیستان و طبرستان بود، بیشتر در روستای حاجی‌آباد در نزدیکی بیرجند زندگی می‌کرد و پسرش، معصوم‌خان، که چهارده سال بیشتر نداشت، نماینده وی در سیستان بود (بیت، ۱۳۶۹: ۶۵؛ بامداد، ۱۳۷۲: ۲۹۹/۳). حشمت‌الملک حکمرانی برادرش بر بیرجند و قاینات را نپذیرفت و از این تاریخ، امیرنشین خُزیمه به دو ناحیه سیستان و قاینات تقسیم شد. این وضعیت تا اوایل سده بیستم میلادی باقی ماند تا این که سرانجام معصوم‌خان، فرزند امیرعلی‌اکبرخان، وارد بیرجند شد و با برکناری عمویش، شوکت‌الملک، به مدت دو سال حکومت قاینات را در دست گرفت (منصف، ۱۳۸۰: ۴۳؛ مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۲۷).

امیرمعصوم‌خان، پسر حشمت‌الملک دوم، فردی متکبر و مغرور بود. مادرش دختر شریف‌خان نارویی بود؛ بنابراین، قبیله نارویی در دستگاه حکومتی او دخالت بسیار می‌کردند. از جمله، سعیدخان، دایی وی، در عمل امور سیستان را اداره می‌کرد. این امر، شکایت‌های فراوان کارگزاران و مردم سیستان علیه او به حشمت‌الملک دوم را موجب شد. وی نیز پسر بزرگش را که از مادر امیرمعصوم نبود، به حکمرانی سیستان فرستاد و عبدالوهاب بیگ را به پیشکاری او تعیین کرد؛ ولی هنگامی که حاکم جدید و همراهانش به سیستان وارد شدند، معصوم‌خان امور حکومتی را به مدت سه ماه به آن‌ها تحویل نداد و سیستان در این دوره دو حکمران داشت؛ لیکن زمام کارها بیشتر در دست معصوم‌خان بود. سربازها نیز از او حمایت می‌کردند. در نتیجه، عبدالوهاب پیشکار حاکم جدید قلعه ناصری را مورد حمله قرار داد؛ ولی شکست خورد و تسلیم گردید و سپس به جرم قتل درویش‌خان کشته شد. این حوادث خشم حشمت‌الملک دوم را برانگیخت و به پُردل‌خان که یکی از سران قبیله سرابندی بود، دستور داد قبیله نارویی را از سیستان بیرون کند. در پی این دستور، جنگ بین طایفه نارویی و سرابندی آغاز شد و نارویی‌ها از سیستان متواری شدند. با این حال، امیرمعصوم‌خان باز هم سیستان را ترک نکرد؛ اما پس از چندی که قضیه را جدی یافت، از سیستان خارج شد و در تون با پدرش ملاقات نمود. در این دیدار، پدرش از قتل میرزا عبدالوهاب ابراز ناراحتی کرد و به امیر معصوم گفت: کار بدی کردی که عصای دستم را به قتل رساندی و دیگر به او اعتنایی نکرد؛ اما دو نفر از پیشکارانش را که محرک درگیری‌های سیستان بودند، به مجازات رساند (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۸۲-۳۸۱).

در گزارش یکی از مأموران دولتی که محرمانه برای شاه (یا صدراعظم) نوشته شده و تاریخ دقیق تحریر آن معلوم نیست، اشاره‌های روشنی به رفتار خاندان علم و نیز اختلافات دو برادر وجود دارد. در بخشی از این گزارش آمده است: «... اما وضع ولایت و رفتار حضرات با رعیت بیچاره [که] اگر بخواهد مفصلاً و کماهو حقه معروض دارد، باعث ملالت خاطر مبارک خواهد شد. مختصراً اهالی کاملت فی ید الغال، نه صاحب ملک و مالند و نه صاحب عصمت و

عیال خود. حضرات شخصاً از وضع ولایت و سرحد و جمعاً من الوجوه خبر ندارند. شب و روز هر یک در کلالته در دو فرسخی شهر منزل دارند و علی‌الاتصال مست شراب و عرق هستند و از خمار تریاک دقیقه‌ای هشیار نیستند و زمام حکومت به دست چند نفر نوکر از خدا بی‌خبر است به هر طور که میل آنهاست، رفتار می‌نمایند و مردم بیچاره هم از وقتی که چشم گشوده‌اند، خود را اسیر و گرفتار دست مرحوم پدر و اجداد حضرات دیده‌اند و حال هم گرفتار خودشان هستند و هیچ به خیال آنها نمی‌رسد که ممکن است اولیای دولت ابدآیت یک وقتی آنها را معزول نماید ... اهالی بیچاره به واسطه عداوت و مخالفت این دو برادر، همواره دچار صدمه و اذیت هستند و به واسطه غرضی که با یکدیگر دارند، به مردم بیچاره ظلم و تعدی نموده، رعیت فقیر وجه مصالحه واقع شده و قدرت نفس کشیدن هم ندارند ...» (به نقل از گلبن، ۱۳۹۰: ۸۳۷). در همین گزارش به برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات «جنرال قنسول انگلیس» در سیستان نیز اشاره شده و با تأکید بر این که حشمت‌الملک به امورات سیستان و سرحد رسیدگی نمی‌کند، وضعیت نابسامان قشون دولتی را چنین گزارش می‌کند: «... این غلام هر قدر اوقات صرف نمود که فوج و سوار را سان ببیند، ممکن نشد و معلوم می‌شود که هیچ سرباز و سواری ندارند ... در تمام سرحد سیستان به همه جهت صد نفر سرباز نیست. در باب توپخانه، دو سال قبل مبالغی مخارج فرمودند، چند عراده توپ با سرتیپ و سرهنگ توپچی فرستادند که در سرحد حاضر باشد. تمام توپ‌هایی که فرستاده شده است، شوکت‌الملک در بیرجند در اتاقی ریخته و قفل نموده است ... در سرحدی مثل سیستان به جز دو عراده توپ شکسته که از قدیم بوده است، دیگر چیزی نیست. که آن هم نه چرخ دارد و نه هیچ؛ فقط لوله شکسته باقی و در زیر خاک پنهان است ...» (همان: ۸۳۸).

نظر به منافع راهبردی انگلیس در سیستان، می‌توان حدس زد که خالی بودن این منطقه از قوای نظامی به چه میزان برای این کشور اهمیت داشت و چه کسی بهتر از شوکت‌الملک - که به عمد یا از روی سبک‌سری سیستان را بی‌دفاع رها کرده و تجهیزات نظامی را در بیرجند متمرکز ساخته بود - بیشتر منافع آنان را تأمین می‌کرد؟ اختلافات خانوادگی نیز که موجب نابسامانی بیشتر سیستان می‌شد، به سود انگلیس بود. به همین دلیل، مأموران انگلیسی مستقر در ایران، با اشاره به احساسات ضدانگلیسی اهالی سیستان، از وجود افرادی مانند شوکت‌الملک ابراز خرسندی می‌کردند (مکانیکی، ۱۳۸۳: ۱۶۹-۱۶۸). سرانجام حکومت مرکزی در ۱۳۲۳ قمری هر دو برادر را احضار کرد تا بلکه به اختلافات شان بر سر حکومت قاین و سیستان پایان دهد. امیرعلی اکبرخان بی‌درنگ عازم تهران شد؛ اما به علت بیماری قلبی امیراسماعیل خان، برادر کوچک‌ترش، ابراهیم خان، که حکم فرزند او را داشت، به جای امیر به تهران اعزام شد. امیراسماعیل خان مبلغ بیست و چهار هزار تومان نیز به رسم پیشکش برای عین‌الدوله فرستاد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۵۶۶).

دو سال قبل که هیأت انگلیسی به سرپرستی مک‌ماهون، مأمور برطرف کردن اختلافات مرزی بین ایران و انگلیس شده بود، همکاری‌های حشمت‌الملک در اجرای برنامه‌های راهبردی آنان برای سیستان بسیار مؤثر افتاد به نحوی که همان زمان، مک‌ماهون طی تلگرافی از فرمانداری کل انگلیس در هند درخواست کرد با دادن امتیازاتی به دولت ایران، موقعیت وی به عنوان حاکم تحکیم گردد (ریسی طوسی، ۱۳۷۷: ۶۱). این در حالی بود که شوکت‌الملک، امیر

قائن، طی نامه‌ای در تاریخ ۱۸ محرم ۱۳۲۱ به مظفرالدین‌شاه از وابستگی برادرش به انگلیسی‌ها پرده برداشته و تأکید کرده بود: «... برادرم، حشمت‌الملک نمی‌دانم با چه فکر و عقیده‌ای توسط انگلیسی‌ها خریداری شده است و اکنون دو سال است که وارد پیمانی با آنها شده است ... او می‌خواهد سیستان را بدون زحمت، اقدام، جنگ یا هیچ مناقشه‌ای به انگلیسی‌ها بدهد ... علاوه بر این سال گذشته پسرش را به کلکته فرستاد تا اتحاد محرمانه‌ای با نایب‌السلطنه هند برقرار کند (ریسی طوسی، ۱۳۷۷: ۵۶-۵۵).

با وجود این هشدارها، حشمت‌الملک با حمایت سرسختانه انگلیسی‌ها موقعیت خود را هم‌چنان حفظ کرد. بر سر کار نگاه داشتن حشمت‌الملک برای انگلیسی‌ها به اندازه‌ای اهمیت داشت که حاضر شدند در برابر عدم اجرای حکم عزل وی، میرجاوه و ۳۰۰ مایل از سرزمین‌های غصب‌شده ایران را که هلدیج به هندوستان داده بود، به ایران بازگردانند. دلیل این همه پشتیبانی، اقدامات حشمت‌الملک برای حفظ جان انگلیسی‌ها در شورش مردم سیستان بود. اهالی سیستان که بر اثر حضور هیأت نظامی بزرگ انگلیس و کمبود مواد غذایی به خشم آمده بودند، دست به ویران کردن و آتش زدن اموال گشودند و قصد جان آنان را کردند؛ لیکن امیر علی‌اکبرخان خزیمه (حشمت‌الملک دوم) تمام نیروهایش را برای سرکوبی قیام به کار گرفت و از انگلیسی‌ها حمایت کرد (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۵۹-۵۸).

پس از این که محمدابراهیم به تهران رفت و امیراسماعیل‌خان فوت کرد، عین‌الدوله، صدراعظم مظفرالدین‌شاه، محمدابراهیم‌خان را برای جانشین وی پیش‌نهاد نمود. مظفرالدین‌شاه نیز او را با لقب «شوکت‌الملک دوم» به عنوان حاکم بیرجند انتخاب کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۵۶۷). با گماردن وی به حکومت بیرجند، اختلافات بین افراد خاندان عَلم هم‌چنان تداوم یافت و دامنه رقابت آنان به دوران مشروطه نیز کشیده شد.

تأثیر انقلاب مشروطیت در سیستان

سیستان با توجه به دوری از مرکز و فقدان ارتباط مردم این ناحیه با کانون‌های مشروطه‌خواهی و مراکز آموزشی نوین، فاقد حرکت چشم‌گیری در راستای قانون‌خواهی بوده است. اهالی سیستان با وجود منابع سرشار زمین و آب که امکانات بالقوه‌ای را برای ارتقای اقتصادی و فکری آنان فراهم می‌کرد، به دلیل حاکمیت افراد مستبد و رقابت دول خارجی، در فقر مضاعف فرو رفته بودند و آگاهی لازم از واقعیت‌های جهانی و منطقه‌ای نداشتند. با وجود این تنگناها، امواج انقلاب مشروطه هم‌چنان که بر سراسر ایران تأثیرگذار بود، تا دورترین نقاط مرزهای جنوب شرق ایران نیز کشیده شد و هرچند ضعیف، آثاری را بر جا نهاد.

گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد با وجود دوری از پایتخت و وجود تنگناهای برشمرده شده، اهالی سیستان نیز نسبت به حکومت و نیروهای مستبد معترض بوده و به سهم خود اقدام نموده‌اند (معاصر، ۱۳۵۲: ۵۳/۱). علما و مردم سیستان در حد توان‌شان کوشیدند با جنبش مشروطه‌خواهی همراهی کنند. این امر در گزارش‌های مأموران سیاسی انگلیس نیز بازتاب یافته است. سفارت انگلیس در این زمینه به وزارت خارجه این کشور گزارش داد که روحانیون سیستان در جهت برآوردن خواسته‌های انجمن ولایتی به مردم توصیه‌هایی داشته‌اند و

در تأیید این نهضت چندین تلگراف به مجلس شورای ملی مخابره کرده‌اند. در این گزارش‌ها اشاره شده که حاکم محلی سیستان با این جنبش مخالف است (بشیری، ۱۳۶۳: ۷۳).

اسناد منتشرشده وزارت خارجه روسیه هم نشان می‌دهد که در پی افزایش مالیات‌های وصولی توسط حاکم سیستان در شعبان و شوال ۱۳۲۵ ق/ نوامبر ۱۹۰۷ م اعتراض مردم علیه مالیات‌های افزایش‌یافته آغاز شده است. بر اساس این گزارش، مردم نخست در تلگراف‌خانه و سپس در کنسولگری روس بست نشستند. حاکم سیستان تلاش کرد، با دادن وعده‌هایی، مردم را تشویق کند از تحصن دست بردارند؛ لیکن چون این وعده‌ها اجرا نشد، ناآرامی‌ها ادامه یافت (بشیری، ۱۳۷۶: ۱۱۶). این اعتراض‌ها که در پی افزایش مالیات‌ها در سیستان آغاز شده بود، تا سال ۱۳۲۶ ق/ ۱۹۰۸ م ادامه یافت. مطابق اسناد منتشرشده وزارت خارجه روسیه، حاکم سیستان کوشید مردم را آرام سازد؛ لیکن نتیجه‌ای نگرفت (همان: ۱۶۹).

در دستورالعملی دیگر از طرف انجمن ایالتی مشهد به حسام‌الدوله اطلاع داده شد که مسؤول مالیات‌هایی که توسط او جمع‌آوری شده، خود اوست و این مطلب اسباب نگرانی او را فراهم کرد (همان: ۶۴۸).

اثرات منفی انقلاب مشروطیت در سیستان

انقلاب مشروطه بذر امید به زندگی بهتر را در بین مردم سیستان افشاند؛ لیکن این امیدها در پی هرج و مرج‌هایی که پس از انقلاب سراسر ایران را در بر گرفت و دامنه آن نیز به سیستان سرایت کرد، به یأس تبدیل شد. این منطقه که با فروپاشی حکومت نادری چندی در ناامنی فرو رفته بود، پس از تثبیت حاکمیت دولت مرکزی تا حدودی روی آرامش به خود دید تا جایی که بیگانگان نیز به این آرامش اشاره کرده‌اند (مک‌ماهون، ۱۳۷۸: ۳۷۵). لیکن پس از ناکامی انقلاب مشروطه در برقراری حکومت قانون و هرج و مرج ناشی از نبود یک دولت مرکزی مقتدر، فضای شرق و جنوب شرق ایران که آمادگی سرکشی اقوام چپاولگر را داشت، دچار آشفتگی شد و در این آشفته بازار، ایلات محلی قتل و غارت گسترده را در سیستان و مناطق دیگر، مانند خراسان و کرمان، از سر گرفتند. در این بین، رقابت و درگیری بین خاندان علم برای تسلط بر منطقه سیستان و قاینات تشدید شد و حاکمان این دو منطقه، از جمله امیرعلی‌اکبرخان حشمت‌الملک و پسرش امیر معصوم‌خان حسام‌الدوله، در رقابت با امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملک تلاش می‌کردند بر سراسر منطقه تسلط یابند. این افراد که می‌دانستند به تنهایی نمی‌توانند بر رقیب پیروز شوند، با تکیه بر دو جناحی که در انقلاب مشروطه به وجود آمده بودند، کوشیدند موقعیت سیاسی‌شان را بر سیستان و قاینات استوار سازند. در این بین، امیراسماعیل شوکت‌الملک موفق شد با ایجاد ارتباط با برخی از رهبران مشروطه‌خواه، جایگاهی برای خود نزد آن‌ها دست و پا کند. وی از موقعیت موجود استفاده کرد و موفق شد حکومت قاین را که در اصل فرمانروایی بر جنوب شرق ایران بود، به دست آورد (منصف، ۱۳۸۰: ۵۰).

با این حال، امیرعلی‌اکبرخان که پسر بزرگ‌تر میرعلم‌خان بود و انتظار داشت که حکومت قاینات و سیستان پس از مرگ امیراسماعیل‌خان به او برسد، از این تصمیم دولت مشروطه دچار یأس شد؛ بنابراین، به تهران رفت و از طریق پیوستن به نیروهای استبدادی و محمدعلی‌شاه، حکومت قاینات و سیستان را به چنگ آورد. از این پس هر یک از دو طرف با حمایت دو جناح

حاکم بر فضای سیاسی ایران - یعنی مشروطه‌خواهان و طرفداران استبداد - رقابت سختی را علیه یکدیگر آغاز کردند و کوشیدند با نزدیکی به حامیان قدرتمندشان، حکومت را در جنوب شرق ایران به دست آورند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۵۶۷-۵۶۶).

در پی تشدید رقابت بین امیرعلی‌اکبرخان حشمت‌الملک و امیرمحمداسماعیل‌خان شوکت‌الملک و ارسال نامه‌هایی از سوی طرفداران شوکت‌الملک به مجلس شورای ملی، مذاکرات فراوانی پیرامون این مسأله در مجلس انجام گرفت. سرانجام تصمیم گرفته شد که شرحی به وزارت داخله راجع به این موضوع نوشته شود و از آن وزارت‌خانه بخواهند که به صورت جدی از حرکت حشمت‌الملک به سیستان و قاینات جلوگیری شود و وزیر داخله هم در مجلس حاضر شود و توضیحاتی در این باره بدهد. از گزارش‌های رسمی سفارت انگلیس که برای وزارت امور خارجه آن کشور ارسال شده معلوم می‌شود که آنان با نامزدی حشمت‌الملک برای حکومت قاین و سیستان مخالفت می‌ورزیدند؛ زیرا وی را مدیون روس‌ها می‌پنداشتند (جمشیدی، ۱۳۸۴: ۱۵۶). با وجود تلاش مجلس برای جلوگیری از سپردن حکومت منطقه به حشمت‌الملک، وی با پرداخت چهل و پنج هزار تومان رشوه به شاه و درباریان، حکومت سیستان و قاینات را به دست آورد و شوکت‌الملک را از تمامی مناصبش عزل کرد (همان: ۵۶۷-۵۶۹). در راستای مخالفت مجلسیان با فرمانروایی حشمت‌الملک بر سیستان و قاینات، تقی‌زاده در نطقی در مجلس اظهار داشت: «تقاضا کردم حشمت‌الملک به سیمت فرمانروایی سیستان انتخاب نشود؛ اما پاسخی به ما ندادند» (معاصر، ۱۳۵۲: ۳۴۹).

با این حال، حکومت علی‌اکبرخان بر سیستان زیاد دوام نیاورد؛ زیرا مشروطه‌خواهان علیه محمدعلی‌شاه قیام نمودند و او را به خارج از ایران تبعید کردند. پس از این که دولت مشروطه بر ارکان قدرت دست یافت، حکومت قاینات را به امیر اسماعیل شوکت‌الملک سپردند. وی تا سال ۱۳۳۰ قمری هم‌چنان بر قدرت باقی بود و امیرعلی‌اکبرخان هم بر سیستان فرمانروایی می‌کرد (منصف، ۱۳۸۰: ۵۲).

با وجود رقابتی که بین دو طرف وجود داشت، هر یک می‌کوشیدند با شیوه‌های مختلف، طرف مقابل را تضعیف و از صحنه خارج سازند. این رقابت‌ها سبب شد تا نیروهای ایلیاتی که بر اثر فشار حکومت مرکزی تا حدود زیادی از تجاوز و قتل و غارت دست برداشته بودند، بار دیگر دست به قتل و غارت در راه‌ها و آبادی‌های سیستان، بیرجند، قاینات، کرمان و کاروان‌های تجاری بزنند و منطقه را در وحشت فرو برند. عوامل خارجی که تشدید ناامنی در مناطق جنوب شرق را دستاویزی برای حضور نظامی‌شان در منطقه می‌دانستند، کوشیدند از این فضا به نفع خودشان استفاده کنند. در پی همین هدف، کنسول‌گرهای روس و انگلیس متفقاً نامه‌ای به شوکت‌الملک نوشتند و کوشیدند با تحریک وی علیه حشمت‌الملک از وی در راستای منافع‌شان استفاده کنند (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۴).

این از موارد نادری است که دو کشور و کنسولگری‌های آنها با هم همکاری کردند. دلیل این امر نیز تهدید منافع مالی و تجاری‌شان در سیستان بود و این همکاری صرفاً جنبه اقتصادی داشت؛ وگرنه این دو قدرت استعماری پیوسته تلاش می‌کردند از افراد وابسته به خود در مقابل نیروی رقیب حمایت کنند. در برخورد با علی‌اکبرخان، حاکم سیستان، و محمد ابراهیم‌خان، حاکم قاینات، این رقابت‌ها آشکارا دیده می‌شود. در پی همین رقابت‌ها، سایکس کوشید در سال

۱۳۲۱ قمری با حشمت‌الملک ملاقات کند. اوکانر، کنسول انگلیس در سیستان، نیز در تاریخ ۱۱ شوال ۱۳۲۷ ق/ ۲۶ اکتبر ۱۹۰۹ م کوشید به هر طریق ممکن، پایه‌های دوستی‌اش با شوکت‌الملک را مستحکم سازد (همان: ۹۲، ۹۰).

میزان نزدیک شدن شوکت‌الملک به دولت انگلستان را از نامه‌های تندی که علیه کنسول روسیه برای وزارت داخله می‌فرستاد، می‌توان دریافت. کنسول روسیه طی نامه‌ای در مورد شایعه حمله افغان‌ها به اتباع خارجی در سیستان، از وی توضیح خواسته بود و شوکت‌الملک در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ قمری به وزارت داخله نوشت:

«... چاکر جوابی به ویس کنسول روس داد. مشعر بود بر این که چون کاغذ شما به کلی از نزاکت خارج است ... به این جهت خیال می‌کنم از حال طبیعی خارج بوده‌اید که این کاغذ را نوشته‌اید! در این صورت تا اجازه از مرکز حاصل ننمایم، به این کاغذ بی‌اساس شما جواب نخواهم کرد ... به هر حال چاکرانه مستدعی است رفع توهینی را که کنسول روس به چاکر نموده، به هر وسیله است، بفرمایید» (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۴۰۸).

تحوّلات سیستان پس از برکناری محمدعلی شاه

با برکناری محمدعلی‌شاه، حسام‌الدوله که قدرتش را بر سیستان و قاینات حفظ کرده بود، از حکومت عزل شد و حکومت این نواحی به شوکت‌الملک که با نیروهای مشروطه‌خواه در ارتباط بود، واگذار شد.

مردم سیستان که از حاکمیت خاندان علم ناراضی بودند، از این چرخش قدرت شادمان نشدند. آن‌ها که در دوره حاکمیت حسام‌الدوله خزیمه مبارزه‌ای پیگیر را برای برکناری وی آغاز کرده بودند، پس از سپردن حکومت سیستان به شاخه دیگر خاندان خزیمه، از این اقدام دولت مرکزی نومید شدند (همان: ۷۳۰-۷۲۹).

شوکت‌الملک در تهران با سردار اسعد و سپهدار مذاکره کرد. در پی این تماس‌ها، وی به مشروطه‌خواهان تمایل نشان داد و با پشتیبانی ایشان به حکومت بیرجند منصوب شد؛ ولی پس از به توپ بستن مجلس در دوران استبداد صغیر، محمدعلی‌شاه شوکت‌الملک را به علت طرفداری از مشروطه، از حکومت قاین برکنار کرد و علی‌اکبرخان، افزون بر سیستان، حکومت - قاینات را هم به دست آورد (منصف، ۱۳۸۰: ۵۰).

حکومت امیرعلی‌اکبرخان بر قاین زیاد دوام نیاورد؛ زیرا به زودی مشروطه‌خواهان محمدعلی‌شاه را از سلطنت برکنار کردند. امیرمحمدابراهیم‌خان با پشتیبانی رهبران مشروطه بار دیگر به حکومت قاینات منصوب شد و علی‌اکبرخان پس از آن در بیرجند باقی ماند (مجته‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۲۷).

حکومت سیستان در واپسین سال‌های زندگی امیرعلی‌اکبرخان، به علت کهولت وی، در دست پسرش امیرمعصوم‌خان (او بعدها به لقب حسام‌الدوله مفتخر شد) قرار داشت. با این که امیرعلی‌اکبرخان سال‌های پایان عمرش را سپری می‌کرد؛ لیکن رقابت بین دو شاخه خاندان خزیمه هم‌چنان ادامه یافت.

بر اثر تداوم این منازعات، حکومت مرکزی بار دیگر طی تلگرافی در ۱۹ رجب ۱۳۳۱ قمری امرای خُزیمه سیستان و قاینات را برای رفع اختلافاتشان به تهران احضار کرد (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۹۵).

چون امیرعلی اکبرخان مریمض بود، در تلگرافی از حکومت مرکزی ایران اجازه خواست فرزندش، امیرمعصوم خان را به تهران اعزام کند. این درخواست پذیرفته شد و امیرمعصوم خان عازم تهران گردید. امیرمحمد ابراهیم خان که از حضور در پایتخت نگران بود، کوشید با کمک نیرالدوله، والی خراسان، از رفتن به تهران معاف شود. بنابراین، عازم مشهد شد؛ لیکن با رسیدن به شریف آباد بر اثر دستور دولت مرکزی که تأکید داشت باید به تهران برود و با پیام نیرالدوله که توصیه می کرد به مشهد نیاید، از رفتن به مشهد منصرف شد (منصف، ۱۳۸۶: ۵۲). تلگرافی هم از تهران به بیرجند مخابره شد که سردار اسعد در آن اعلام کرده بود، برای اصلاح کارها راهی بهتر از عزیمت ایشان به تهران نیست (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

امیر شوکت الملک به دلیل هراس از حضور در تهران، طی نامه‌ای به کنسول انگلیس در سیستان و قاینات درخواست کرد، در برابر خطرات احتمالی از وی حمایت کنند. در پاسخ به این تقاضا نیز کنسول انگلیس در ۲۹ رمضان ۱۳۳۱ نوشت:

«... خاطر شریف جناب عالی را مطمئن می سازم که جناب ... آقای وزیرمختار دولت فخیمه انگلیس مقیم تهران دام اقباله مراقبت و مساعدت خواهند فرمود که ... کسی طرفیت و مزاحمت به جناب عالی ندهد و به اطمینان کامل که به جناب عالی داده شده، عزیمت تهران فرمایید ...» (همان: ۱۳۰-۱۲۹).

امیرمعصوم خان هم از فراخوانده شدن به تهران وحشت داشت. وی نیز طی نامه‌ای از کنسول انگلیس مقیم سیستان و قاینات دلیل احضارش را سؤال کرد. کنسول هم در نامه ۷ شوال ۱۳۳۱ به صراحت کوتاهی وی در برآوردن منافع انگلستان در سیستان را دلیل فراخوانده شدن به پایتخت دانست (همان: ۱۳۱-۱۳۳).

حاکمان سیستان و قاین پس از تردیدهای فراوان سرانجام در پی اصرار دولت مرکزی به تهران رفتند. هیأت وزیران نیز پس از حضور ایشان در تهران طی جلسه‌ای تصویب کرد که حکومت دو ناحیه سیستان و قاین ادغام شود.

پس از یکی شدن حکومت سیستان و قاینات، سر والتر تانلی طی نامه‌ای این تغییرات را به کنسولگری‌های انگلیس در اصفهان، شیراز، تبریز، مشهد، کرمان و بوشهر اعلام کرد. وی در این نامه با اشاره به اوضاع سیاسی سیستان می‌افزاید:

«شوکت [الملک] مشهور به انگلیس دوستی بود؛ لذا به حکومت سیستان و قاینات رسید و حشمت‌الملک که روس پرست بود، به تحریک انگلیسی‌ها گرفتار شد» (مهمید، ۱۳۶۱: ۳۰۷-۳۰۶).

با وجود این که دولت ایران حکومت سیستان را به شوکت‌الملک واگذار نمود؛ لیکن امیرعلی اکبرخان هم چنان بر سیستان فرمانروایی می‌کرد. با مرگ حشمت‌الملک دوم در ۱۳۳۳ ق/ ۱۹۱۵ م امیرمعصوم خان جانشین او شد. در این دوره هم رقابت بین دو شاخه خاندان خُزیمه برای تسلط بر قاین ادامه یافت. رقابت‌های موجود بین امیرمعصوم خان و امیرمحمد ابراهیم خان اختلافات خانوادگی آن‌ها را بیشتر کرد و امنیت منطقه را به مخاطره انداخت. در ۱۳۳۴ ق/ ۱۹۱۶ م امیرمعصوم خان با یاری متنفذین و سران ضدمشروطه موفق شد حکمرانی قاین را به

دست آورد؛ لیکن حکومتش بر قاین دیری نپایید و پس از یک سال، امیر شوکت‌الملک با استفاده از نفوذش در بین رهبران مشروطه به عنوان حاکم قاینات منصوب شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۸-۱۳۴).

پس از کودتای رضاخان در ۱۲۹۹ش / ۱۹۲۱م امرای خُزیمه که به طور سستی به حکومت مرکزی وفادار بودند، خود را با حکومت جدید هماهنگ کردند. آنان برای ایفای نقش در حکومت جدید کوشیدند به اختلافات درونی‌شان پایان دهند. در پی این سیاست امیرمعصوم‌خان (حسام‌الدوله سوم) و امیرمحمدابراهیم‌خان در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ قمری با هم معاهده‌ی دوستی امضا کردند. در این تفاهم‌نامه متعهد شدند که بر خلاف مصالح یکدیگر اقدام نکنند و شرف و اعتبار و دارایی‌شان را متعلق به یکدیگر بدانند و زمینه‌های نفاق را از بین ببرند. شوکت‌الملک و حسام‌الدوله تا پایان حیات‌شان به این معاهده پایبند ماندند.

هنگامی که بر اساس قانون جدید کشوری القاب قاجاری از بین رفت و ایرانیان ملزم شدند نام خانوادگی رسمی انتخاب کنند، امیر شوکت‌الملک نام خانوادگی «عَلَم»، امیرمعصوم‌خان حسام‌الدوله نام خانوادگی سنتی «خُزیمه» و فرزندش امیرحسین نام خانوادگی «خُزیمه عَلَم» را برای خود برگزیدند (همان: ۱۳۹).

شوکت‌الملک در سال‌های پایانی زندگی به نفع دو برادرزاده‌اش امیرمعصوم‌خان حسام‌الدوله و امیرمحمدرضاخان صمصام‌الدوله از حکمرانی سیستان و قاینات کناره‌گیری کرد. وی امیرنشین قاینات را به حسام‌الدوله، پسر امیرعلی‌اکبرخان، سپرد و حکمرانی سیستان را به صمصام‌الدوله واگذار کرد. امیرمعصوم‌خان حسام‌الدوله در ۱۳۱۵ ش / ۱۹۳۷ م از حکومت قاینات کناره‌گیری کرد و استعفايش را به نخست‌وزیر وقت تقدیم نمود. محمود جم نیز به وزارت کشور دستور داد او را بازنشسته کند. حسام‌الدوله سرانجام در ۱۳۲۹ ش / ۱۹۵۱ م در بیرجند فوت کرد (همان: ۱۵۱-۱۵۰).

امیر اسدالله عَلَم، فرزند شوکت‌الملک، نیز پس از این که به امر رضاشاه با دختر قوام‌الملک شیرازی ازدواج کرد، در سال ۱۳۲۴ از سوی احمد قوام به عنوان فرماندار کلّ سیستان و بلوچستان منصوب و راهی زاهدان شد؛ لیکن از سال ۱۳۲۸ به بعد در کابینه‌های مختلف، به عنوان وزیر و سپس نخست‌وزیر، انتخاب شد (دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۱۳۹۰: ۱۹۴). وی در سال‌های پرحادثه ملی شدن نفت و قیام مردم در ۱۳۴۲ از بازیگران اصلی صحنه سیاسی ایران بود.

نتیجه:

پیش از روی کار آمدن قاجارها، خاندان کیانی در سیستان حکومت داشتند. قتل ملک‌محمود سیستانی، آخرین فرد قدرتمند این خاندان، سرآغاز زوال نفوذ چند صدساله آنان شد و به دنبال آن، سرداران محلی قدرت یافتند. با گسترش حکومت قاجار، سیستان کماکان از دایره تسلط آنان خارج ماند. محمدشاه کوشید با حاکمان سیستان رابطه برقرار کند و ایشان نیز به دولت ایران گرایش نشان دادند. با قدرت گرفتن خاندان سرابندی، سیستان چندی روی آرامش دید و سرابندی‌ها حاکمیت ایران را پذیرفتند؛ لیکن قتل سردارعلی‌خان بر اثر اختلافات خانوادگی سبب گسترش نفوذ خاندان عَلَم در سیستان شد. به زودی بین افراد این خاندان و

سرداران سیستانی رقابت به وجود آمد تا این که امیرعَلَم خان توانست ثبات نسبی را در منطقه برقرار سازد. ازدواج‌های وی و پسرانش با دختران سران طوایف محلی موجب بازگرداندن آرامش به سیستان شد. پس از به حکومت رسیدن علی‌اکبرخان حسام‌الدوله، خاندان عَلَم به دو شاخه حاکمان سیستان و حاکمان بیرجند تقسیم شد و بین آنان رقابت درگرفت.

خاندان عَلَم زمینه‌ساز بسیاری از دخالت‌های انگلیس در ایران بود و آن دولت نیز، به‌ویژه پس از شورش اهالی سیستان علیه هیأت انگلیسی مک‌ماهون، به حمایت از آن پرداخت و به استمرار حکومت آن کمک کرد. خاندان عَلَم با زد و بندهای سیاسی در داخل و برقراری ارتباط با بیگانگان، نه تنها برای چندین دهه پایه‌های قدرت خود در سیستان را استحکام بخشید؛ بلکه تا پایان حکومت پهلوی نیز در بالاترین مناصب دولتی حضور یافت. در دوران مشروطه یک شاخه از خاندان عَلَم به طرفداران سلطنت محمدعلی‌شاه و شاخه دیگر به مشروطه‌خواهان پیوستند و پس از برکناری محمدعلی‌شاه، حکومت سیستان به شوکت‌الملک سپرده شد. این امر آتش رقابت بین اعضای خانواده را تیزتر کرد و دولت مرکزی ناگزیر حشمت‌الملک و حسام‌الدوله را به پایتخت فراخواند. در این بین، هر دو طرف از دولت انگلستان درخواست حمایت کردند؛ لیکن انگلیس جانب شوکت‌الملک را گرفت و با تصویب هیأت وزیران، حکومت هر دو ناحیه قاین و سیستان به وی سپرده شد.

بعد از کودتای رضاخان، اعضای خاندان عَلَم اختلافات‌شان را کنار گذاشتند و از دولت مرکزی حمایت کردند و به مرور نقش‌آفرینی بیشتری را در عرصه سیاست به عهده گرفتند. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت فروپاشی خاندان کیانی که قرن‌ها در سیستان حکومت کرده بود، توازن قدرت نیروهای محلی را در هم ریخت و فروغلتیدن حاکمان بعدی در کشمکش‌های طایفه‌ای و خانوادگی آنان را در برابر سیاست‌بازی‌های بیگانگان آسیب‌پذیر کرد تا حدی که برخی از آنان، مانند خاندان عَلَم، در خدمت استعمارگران قرار گرفتند و به اهداف ایشان یاری رساندند.

پی نوشت ها:

- 1-Descriptive – analytical method
- 2- Documentary

منابع:

- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۶۸). *تاریخ جهانگشای نادری*. تهران: دنیای کتاب.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷). *تاریخ رجال ایران*. تهران: زوار.
- بشیری، احمد (به کوشش) (۱۳۶۳). *کتاب آبی*. تهران: کتیبه.
- _____ (۱۳۷۶). *کتاب نارنجی*. تهران: انتشارات نو.
- تیت، چارلز ادوارد (۱۳۶۹). *سفرنامه خراسان و سیستان*. ترجمه قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و مهرداد رهبری. بی‌جا: یزدان.
- جمشیدی، معصومه (۱۳۸۴). «ایران از نگاه بریتانیا؛ گزارش‌های سال ۱۹۰۷م. سفارت بریتانیا از تهران». فصل‌نامه *تاریخ معاصر ایران*، تابستان، شماره ۳۴، صص ۱۵۳-۱۸۴.
- حبیبی پوهاند، عبدالحی (۱۳۴۹). *تاریخ مختصر افغانستان*. کابل: انتشارات دولتی مطبوعه.

- خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ (۱۳۷۵). *سفرنامه خانیکوف*. ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه. مشهد: آستان قدس رضوی.
- دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران (۱۳۹۰). «انتقادات یک دیکتاتور از دیکتاتوری؛ نقدی بر خاطرات اسدالله علم». *فصلنامه پانزده خرداد*، دوره سوم، سال هشتم، شماره ۲۸، صص ۱۹۳-۲۴۰.
- ریسی طوسی، محمدرضا (۱۳۸۳). «بازخوانی و بررسی یک سند تاریخی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند*، تابستان، شماره ۴، صص ۴۷-۵۶.
- رییس‌الذکرین، غلامعلی (گردآورنده) (۱۳۸۶). *اسناد تاریخی سیستان*. مشهد: فرهنگ سیستان.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۳). *سفرنامه سرپرسی سایکس*. ترجمه حسین سعادت نوری. بی‌جا: لوحه.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). *ناسخ‌التواریخ*. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- سروش، رضا (۱۳۷۷). «استراتژی سرزمین‌های سوخته؛ نقش حشمت‌الملک در گسترش نفوذ انگلیس در سیستان». تهران: *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، تابستان، شماره ۶، صص ۵۵-۱۰۰.
- سیستانی، محمداعظم (۱۳۵۰). «زوال خاندان کیانی و اوضاع سیستان». *مجله آریانا*، مرداد و شهریور، شماره ۲۹۵، صص ۳۶-۴۴.
- طلائی، زهرا (گردآورنده) (۱۳۸۰). *گزیده اسناد*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- علم، اسدالله (۱۳۷۷). *یادداشت‌های علم*. به کوشش علینقی عالیخانی. تهران: مازیار و معین.
- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کرمانی، ذوالفقار (۱۳۷۴). *جغرافیای نیمروز*. به کوشش عزیزالله عطاردی، تهران: عطارد.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹). *مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کریستی، فردریک (۱۳۷۸). «سفرنامه کریستی». *جغرافیای تاریخی سیستان؛ سفر با سفرنامه‌ها*. ترجمه و تدوین حسن احمدی، تهران: ناشر مؤلف.
- گریوز، رز. (۱۳۷۹-۱۳۸۰). «موقعیت سیستان در خط‌مشی بریتانیا در برابر مرزهای هندوستان». ترجمه معصومه ارباب. *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، زمستان و بهار، شماره ۵ و ۶، صص ۳۹-۶۸.
- گلبن، محمد. (۱۳۹۰). «گزارش به ناصرالدین‌شاه درباره حشمت‌الملک و شهاب‌الملک و منطقه قاینات و سیستان و بلوچستان». *پیام بهارستان*، پاییز، دوره دوم، سال چهارم، شماره ۱۳، ۵۳۵-۵۳۹.
- گلداسمید، فردریک (۱۳۷۸). «سفرنامه گلداسمید». *جغرافیای تاریخی سیستان؛ سفر با سفرنامه‌ها*. ترجمه و تدوین حسن احمدی، تهران: ناشر مؤلف.
- لندور، هنری ساوج (۱۳۷۸). «سفرنامه لندور». *جغرافیای تاریخی سیستان؛ سفر با سفرنامه‌ها*. ترجمه و تدوین حسن احمدی، تهران: ناشر مؤلف.

- متولی حقیقی، یوسف (۱۳۸۳). *افغانستان و ایران*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸). «نقش انگلستان در چگونگی شکل‌گیری مرزهای ایران و افغانستان». فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، زمستان، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۴۳-۹۲.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶). *بازیگران کوچک در بازی بزرگ*. ترجمه عباس احمدی. تهران: معین.
- محبوب فریمانی، الهه (گردآورنده) (۱۳۸۳). *اسناد حضور دولت‌های بیگانه در شرق*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- معاصر، حسن (۱۳۵۲). *تاریخ استقرار مشروطیت در ایران*. تهران: ابن‌سینا.
- مک گرگر، سی. ام. (۱۳۶۶). شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان. ترجمه اسدالله توکلی طبسی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- مکانیکی، جواد (۱۳۸۳). «نگاهی به جغرافیای تاریخی بیرجند با تأکید بر نقش عوامل ژئوپولیتیکی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند*، تابستان، شماره ۴، صص ۱۵۹-۱۷۴.
- مک‌ماهون، سر آرتور هنری (۱۳۷۸). «سفرنامه مک‌ماهون»، *جغرافیای تاریخی سیستان؛ سفر با سفرنامه‌ها*. ترجمه و تدوین حسن احمدی، تهران: ناشر مؤلف.
- منصف، محمدعلی (۱۳۵۵/۲۵۳۵ شاهنشاهی). *امیرشوکت‌الملک غلم*. تهران: امیرکبیر.
- مهمید، محمدعلی (۱۳۶۱). *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*. تهران: میترا.
- نادری نصیری مقدم، محمدرضا (۱۳۴۷). *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- نایبان، جلیل و شیخ‌نوری، محمدمیر و پیری، محمد (۱۳۸۸). «حکام سیستان از تشکیل سلسله قاجار تا تسلیم علی‌خان سرابندی». *فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، تابستان، دوره جدید، شماره ۲، صص ۱۹-۳۴.
- نجف‌زاده، برات‌علی (۱۳۸۵). «پژوهشی پیرامون استقرار کارگزاری خارجه قاینات و روابط حکام محلی با کارگزاران در عصر قاجار». *مجله مطالعات فرهنگی، اجتماعی خراسان*، پاییز، شماره ۲، صص ۷۱-۸۷.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۰). *روضه‌الصفای ناصری*. به تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- هروی، محمدیوسف (۱۳۷۲). *عین‌الوقایع*. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.